ہمین صنائع مکین و مکان بفضل خالق زمین و زمان اعنی

# رباعیات بابرکات

۱۳۱۰

ہفت بند نعتیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

در مطبع انصاری واقع دہلی مطبوع اہل جہان شد

# مختصر فہرست کتب مطبع انصاری دہلی

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| **قرآن شریف** | |
| حمائل شریف معرا۔ یہ قابل دید اور انوکھی سب سے نرالی بے نظیر حمائل جو نفس الامر ہر طرح کی عمدگی میں ضرب المثل اور کحل الجواہر حضرت انسان کے لیئے بلکہ حور و غلماں کے لیئے بھی توتیائے چشم ہے مدد غیبی اور مالک مطبع کی عالی ہمتی سے طبع ہو کر بموجب درج ذیل ہدیہ کیجاتی ہے - کاغذ سفید بلا حاشیہ غیر مجلد علاوہ محصول | [illegible] |
| ایضاً حاشیہ غیر مجلد علاوہ محصول ........ | [illegible] |
| ایضاً کاغذ نیلگوں غیر مجلد علاوہ محصول ...... | ۱۲ |
| قیمت جلد سادہ ........ | ۸ر |
| ایضاً نقرہ ........ | ۱۲ر |
| ایضاً طلائی ........ | [illegible] |
| قرآن شریف مترجم بخط گجراتی۔ یہ قرآن شریف اہل گجرات و بمبئی وغیرہ کی سہولت کیواسطے چھاپا گیا ہے مطبع انصاری دہلی کے علاوہ بمبئی کے نامی تاجروں سے بھی ملتا ہے قیمت بہت ہی کم رکھی گئی ہے | [illegible] |
| قرآن شریف مترجم بترجمہ لفظی و برحاشیہ تفسیر حسینی فارسی قیمت ........ | [illegible] |
| قرآن شریف مترجم ترجمہ شاہ عبدالقادر صاحب مع موضح القرآن قیمت ........ | [illegible] |
| ایضاً کاغذ فلسکیپ قیمت ........ | [illegible] |
| قرآن شریف تقطیع خورد دو ترجمہ ایک فارسی شاہ ولی اللہ صاحب کا دوسرا اردو شاہ عبدالقادر صاحب کا ........ | [illegible] |
| پارہ الم مترجم بہت جلی و برحاشیہ تفسیر تیسیر البیان اردو | [illegible] |
| پارہ الم و عم ہر دو مترجم قیمت فی پارہ ........ | ۱۲ر |

| نام کتاب | قیمت |
|---|---|
| **کتب تفاسیر** | |
| تفسیر بیضاوی برحاشیہ جلالین مصری قیمت ...... | [illegible] |
| تفسیر ابن عربی قیمت ........ | [illegible] |
| تفسیر کبیر مصری قیمت ........ | [illegible] |
| تفسیر جامع البیان قیمت ........ | [illegible] |
| ترجمان القرآن اردو حصہ اول قیمت ........ | [illegible] |
| ایضاً حصہ دوم از سورۂ آل عمران تا آخر سورہ نسا قیمت | [illegible] |
| ایضاً حصہ سوم از سورۂ مائدہ تا آخر سورۂ انعام قیمت | [illegible] |
| ایضاً حصہ چہارم از اعراف تا ختم پارۂ واعلموا قیمت ... | [illegible] |
| ایضاً حصہ پنجم از یعتذرون تا آخر سورہ یوسف قیمت | [illegible] |
| ایضاً حصہ ششم از سورۂ رعد تا آخر سورۂ نحل قیمت ...... | [illegible] |
| ایضاً حصہ اخیر پارۂ تبارک و عم قیمت ........ | [illegible] |
| تفسیر عزیزی فارسی پارۂ عم قیمت ........ | [illegible] |
| ایضاً پارہ تبارک الذی قیمت ........ | [illegible] |
| ایضاً دو پارہ اول قیمت ........ | [illegible] |
| تفسیر فوز الکبیر لاہوری ........ | ۵ |
| **کتب حدیث** | |
| بخاری شریف مع شرح فتح الباری قیمت ........ | [illegible] |
| بخاری شریف مصطفائی قیمت ........ | [illegible] |
| مقدمہ فتح الباری قیمت ........ | [illegible] |
| مسلم شریف مع شرح نووی قیمت ........ | [illegible] |
| ایضاً کاغذ حنائی قیمت ........ | [illegible] |
| سنن ترمذی بہت صحیح قیمت ........ | [illegible] |

المنة لله که در عهد دولت مهد ماه نگین مهر تمکین

اعلیٰ حضرت نظام الدوله نظام الملک آصفجاه فتح جنگ

# میر محبوب علی خان بهادر

اورنگ زیب کشور فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن دام سلطنته

# رباعیات بابرکات نظم دل آویز اسماء الحسنی

١٣١٠ھ ١٣١٠ھ

# من تصنیف شریف کرم آمود راجه محبوب نواز ونت بهادر

١٣١٠ ١٣١٠

# جامع فضل علم و عمل والا نژاد جبریل زنده دل گردد چهاپ شاد باقی

١٣١٠ ١٣١٠

بامعان نظر کرده دائره فضائل بیقیاس میرزا ابو
الفضل مولانا عباس شروانی و نگرانی و بذل جهد عمدة
الفضلا ماهر علوم منقول و معقول مولوی محمد عبید الحمید
دهلوی بکمال صحت در مطبع انصاری دهلی ١٣١٠ بطبع گردید

خوش نقش مع لا اله الا الله شدن
با نقش محمد رسول الله دان
بعد ازین ست ذکر ابابکر بیش
کرد ید رباعی ما را غفران

محمد رسول الله

کتبه محمد الدین غفرله

# بسم الله الرحمن الرحیم

## بدایت تعریف عدد نه

۱۳ ھ ۱۰

نه بلاشک افضل اعداد هست
ضرب و هم تقسیم را بنیاد هست

بین که در اعداد ها فایق شده
نود و نه نام را لایق شده

چون نخست آن نه بدو دمساز گشت
گشت هجده هشت و یک باز گشت

پس سه نه شد ضرب بست و هفت بین
هفت و دو را نه تو بشمر بالیقین

باز نه را ضرب چون بر چار شد
دان سی شش و سه نه بلاتکرار شد

بار دیگر ضرب نه را کن بپنج
پنج شد با چار با هم نه بسنج

گشته با شش ضرب شد پنجاه و چار
چار و پنج اے یار نه شد بر شمار

ضرب نه با هفت شصت و سه بدان
سه به شش شد جفت نه شد بیگمان

نه بشد هفتاد و دو در هشت بار
دو بشد با هفت ضم نه گشت یار

نه به نه هشتاد و یک شد بیگمان
یک چو شد با هشت واصل نه بدان

نه چو باده یافت ضرب و شد نود
صفر را بگذاشت نه گردید خود

وحدت و کثرت ازان پیدا شده
هر که دید این نکته را شیدا شده

باقیا زان نود و نه نام را
ساختم در نه رباعی انتما

هر که برخواند بصدق و اعتقاد
واصلش مقصد شود حاصل مراد

سبحه نه تار نه دلکش باقی

۱۳ ھ ۱۰

[illegible]

هو الله

الله رحمن رحیم هم ملکش دان
قدوس و سلام و مومن او شد ایمان

هو المومن

[illegible]

هم مهیمن و عزیز و جبار
متکبر و خالق است خالق جهان

هو الخلاق

هو البارئ

باری و مصوّر است و هم غفّار است

بر جمله جهان غالب و هم قهّار است

هو القهّار

وهّاب نعم و هم رزّاق یگانه

فتّاح و علیم و قابض هر کار است

هو الباسط

حکم سمیع

آن پاک سمیع است و بصیر است حکم
هم عدل و لطیف نام او شد جابر

هم باسط و خافض است و رافع هم
هم هست مذل اگر نشد مشرک عاجز

هو المذل

هو اللطیف

هو الحکیم

باز علی است و کبیر است و حفیظ
مقیت حسیب است و جلیل است و کریم

هو الکریم

هو الخبیر

زان بعد خبیر است و حلیم است و عظیم
باشد غفور آنکه شکور است و نعیم

هو الحفیظ

هو الرقیب

رقیب و مجیب و واسع

حکیم و ودود

مجید و باعث و شهید

حق و وکیل و قوی و متین

هو الشهید

هو الجامع

من بعد متین هم ولی دان و حمید

هم محصی و مبدی بخوان باز معید

هم محیی و ممیت و حی و قیوم

الواجد و ماجد است و واحد و احد

هو المتین

هو المحیی

هو المبدی

هو الواحد

هو الاحد

بازش احد و صمد بگو قادر خوان
هم مقتدر و مقدّم پیش از دل دان

هو المقدم

هو المؤخر

باز شمر مؤخّر و زان پس اوّل
هم آخر و ظاهر است و هم باطن دان

هو الباطن

هو الوالی

والی متعالی است و برّ و توّاب

منتقم و عفو و رؤف قیب

سنه ۱۳۱۱

همی مالک ملک و ذو الجلال و الاکرام

پس مقسط و جامع و غنی گشته خطاب

هو الرؤف

هو الغنی

هو المغنی

مغنی مانع و ضار و هم نافع و نور

هم هادی و هم بدیع و [illegible] طهور

هو [illegible]

هم وارث و هم رشید [illegible] باقی

[illegible] و هم [illegible] صبور

هو الباقی

الله هم ذات ست و هم صفاتی او [illegible]

هو الباقی

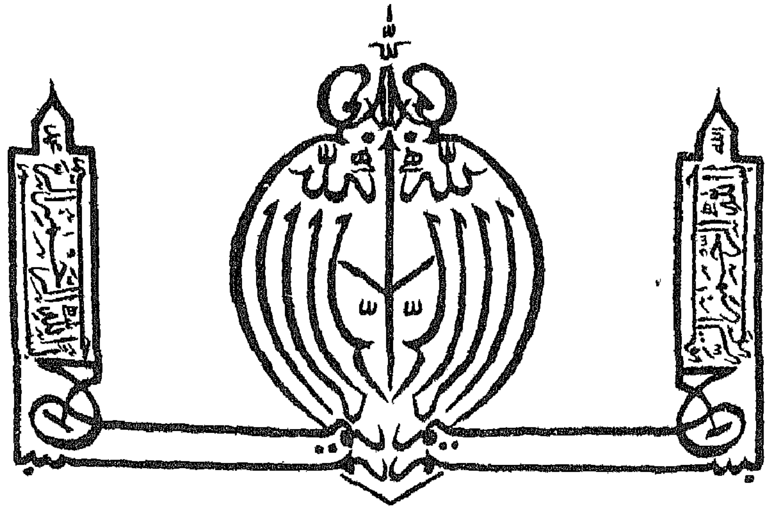
قطعه تاریخ طبع زاد راه کشف لعل

باقی ماند و شد تمام را
ساخت منظوم ازهر و ثواب

مصرع تاریخ کشف لعل گفت
عمر باقی فصاحت باد

۱۳۱۰

بنیه داماد باقی خوش خصال



## الله

اولین الله اسم اعظم است
هم مقدم هم پناه عالم است

آخر شب شصت و سه بارش بخوان
مقصدت حاصل شود اندر جهان

اوسط وردش ده و دو گفته اند
اصغرش سه بار از لب سُفته اند

گر هزار از دل نمائی ورد این
بگمان و شک شوی صاحب یقین

ورد صد بار ار کنی بعد نماز
در شود بر باطن تو کشف راز

حب نما با آر واز وی سه هزار
در فگن در بحر و کام دل برآر

## الرحمن

نام الرحمن که صاحب رحمت است
زو بدنیا و به عقبی رحمت است

دو صد و هم نود و هشتم بدان
بهر دفع یاس و نسیانش بخوان

سی و هفت اعداد وسط او شما
هم صغیرش دو بدان ای هوشیار

## الرحیم

الرحیم آن نیز رحمانیت است
رحم عامش عادت و خاصیت است

دو صد و پنجاه و هشتش دان کبیر
سی و سه وسطست و ششش بشمر صغیر

پانصد بارش ز صدق دل بخوان
بر تو گردد خلق عالم مهربان

## الملک

الملک آن پادشاه دو جهان
مالک و صاحب تصرف جاودان

ورد او را کن نود بار از زبان
با تسلط در دهد بر ملک آن

نه بود وسط و صغیرش یاد دار
در دومت شاه را شصت و چهار

## القدوس

هست القدوس نام پاک هم
گو منزه باشد از نقص و ستم

یک صد و هفتاد ورد او بدان
هفده وسطش صغیرش هشت دان

ورد او را ساز از دل یک هزار
ثبت بر نان پاره ما کن هفت بار

خور فرشته خو شوی یابی بنا
از عدو یابی سلامت هم برا

## السلام

السلام آن کو سلامت آمده
فارغ از نقص و علالت آمده

یک صد و هم سی و یکبارش بخوان
بر سقیمان تا شود صحت از ان

گر نمائی ورد او را یک هزار
علم یابی نیز صحت بی شمار

چارده وسطست بهر دفع رنج ‎ ‎ هم صغیراو بدان ای یار پنج

## المؤمن

هست المؤمن که ایمان راست کرد ‎ ‎ ایمنی بخشید و هر چه خواست کرد

یک صد و سی و شش اکبر بگیر ‎ ‎ نوزده وسطست و یک او را صغیر

بست و نه هم میدهد از غم امان ‎ ‎ از صد و ده پنج مخفی شد عیان

## المهیمن

المهیمن دان خبرگیر ای خلق ‎ ‎ هم محافظ هم امین بینای خلق

بر ضمائرها وقوف از ورد او ‎ ‎ ظاهر و باطن صفا یابد ازو

یک صد ست و چهل و پنج اعداد آن ‎ ‎ نوزده وسط و صغیرش یک بدان

بست و یک بار ار نمائی ورد یار ‎ ‎ بیم شیطانت نباشد زینهار

## العزیز

العزیز آن غالب کون و مکان ‎ ‎ پادشاهان را لقب شد بهر شان

ورد او دولت فزاید بی شمار ‎ ‎ دان کبیرش نود ست و هم چهار

سیزده وسطش صغیرش چار دان ‎ ‎ از برای کیمیا نود به خوان

در همه خلق جهان دو الف بار ‎ ‎ آخر شب ورد او سازند یار

می شود باران رحمت زان نزول ‎ ‎ در جناب حق دعا گردد قبول

چهل و یک بار ار نمائی ورد آن ‎ ‎ کی شوی محتاج دیگر در جهان

## الجبار ۱۰

هست الجبار آن قادر خبیر / صاحبِ دولت ازان گردد فقیر
بست ویکبارش دو دست کن بخوان / ایمنی یابی ز ظلمِ ظالمان
دو صد و شش دان تو اعدادش کبیر / بست و شش وسطت و هشت آمد صغیر
نقش خاتم گر کنی این نام را / شوکت افزاید شود هیبت فزا

## المتکبر ۱۱

نیز المتکبر اسمِ کبریاست / خاصه کاین دعوی بذاتِ او سزاست
وردِ او صد بار کن پیش از دخول / از زنت فرزند بر گردد حصول
ور کنی وردش تو در هر ابتدا / به شود هر کار حسبِ مدعا
بست و یک بارش بخوان ای باصواب / تا نباشی هیچگه خائف بخواب
شش صد و شصت و دو وردش بهر شان / چارده وسطش صغیرش پنج دان

## الخالق ۱۲

دان تو الخالق که شد خلقت ازو / ورد یک صد کن شود عاجز عدو
گر تو سازی وردِ آن افزون دوام / خلق سازد حق فرشته لا کلام
او بسازد خدمتت روز و شبان / تا جزا اسم رخ شود روشن ازان
هفصد و سی و یک اعدادش کبیر / وسط هفتاد و چهار و دو صغیر

## الباری ۱۳

نیز الباری بمعنی خالق است　　از پی اولاد وردش صادق است
دو صد و سیزده وردش بدان　　چارده وسط و صغیرش پنج دان
گر تو یکصد بار بر خوانی مدام　　در ریاض قدس باشی لاکلام
جسم تو در قبر نگدازد خدا　　هم کند فرزند در دنیا عطا

## المصوّر ١٤

المصور صورت آرای جهان　　نقشبند کائنات و کن فکان
سه صد و سی و شش اعدادش کبیر　　سی و نه وسطش شمر و ان صغیر
گر عقیمی روزه دارد هفت یوم　　بست و یک بارش گه افطار صوم
بر دمد بر آب و در نوشد ورا　　نیک رو فرزند یابد از خدا
نیز ورد آن چو جاویدان شود　　مشکل هر کار زان آسان شود

## الغفّار ١٥

جرم بخش خلق الغفار دان　　با وی اغفر لی ذنوبی را بخوان
روز جمعه ورد او صد بار کن　　بر امید مغفرت این کار کن
یک هزار و دو صد و هشتاد و یک　　وسط یک صد بست و نه بی ریب و شک
بست و یک دان اصغرش ای با صفا　　فهم کن وَاللّٰهُ يُعْطِيْ مَنْ يَّشَاءُ
بعد ازین وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ　　آمده بنگر به قرآن کریم

## القهّار ١٦

هر کہ یا قہار خواند بیشتر — حب دنیا در دلش نکند اثر
درمیانِ فرض و سنت وردِ او — گر کنے صد بار اے فرخندہ خو
دشمنت مقہور باشد بیگمان — خاتمہ بالخیر گردد ہم ازان
سہ صد و شش شد عدد او را کبیر — سی و شش وسطش بدان و نہ صغیر

## الوهّاب ۱۷

باز الوہّاب را در ورد سنج — دور می سازد ترا از فقر و رنج
در نماز چاشت برخوان ہفت بار — تا کہ بے پروا شوے از روزگار
چار و دہ بشمار اسمِ او کبیر — پنج وسطش ہست و ہم پنجش صغیر

## الرزّاق ۱۸

دان تو الرزاق را روزی رسان — وردِ او لازم بشد اندر مکان
اولش دہ بار خوان در کنج راست — قبلہ رو در چار کنجش خوان بچاشت
روزی و نفع تو میگردد فزون — زان مکان افلاس میگردد برون
سہ صد و ہشتست اعدادش کبیر — سی و ہشتش وسط و دو بشمر صغیر

## الفتّاح ۱۹

باز نام پاکش الفتاح شد — ہر قفل کار را مفتاح شد
چار صد ہشتاد و نہ عددش کبیر — وسط او پنجاہ و ہفت و سہ صغیر
از پئے رفع حجاب از دل بخوان — ہر سحر ہفتاد بار اے نکتہ دان

## العلیم ۲۰

العلیم آن کو بود دانای راز
ورد او صد بار کن بعد از نماز

کشف علم عالم الغیب شود
آگهی ز اسرار لاریب شود

در شب جمعه تو صد بارش ضرور
گر بخوانی معرفت یابی وفور

بهر کسب علم وردش بهتر است
یک صد و پنجاه عددش اکبر است

پانزده تعداد وسطش کن خیال
شش صغیرش دان تو ای نیکو خصال

## القابض ۲۱

نیز القابض که اندر قبضه اش
قبض و بسط دهر باشد ملک وش

با حفیظش تا چهل روزش مدام
بر چهل لقمه نویس و خور تمام

جوع تو مسدود گردد زان اثر
وز عذاب قبر باشی بی خطر

گر سه بار از دل نمائی ورد او
فتح یابی حسب خاطر بر عدو

نه صد و سه هست اعدادش کبیر
نود و سه وسط دان هم سه صغیر

## الباسط ۲۲

خوان تو ده بار اسم باسط هر سحر
دست بردار و برخ مال ای پسر

حاجت غیرت نباشد در معاش
میشود توسیع رزقت بی تلاش

در چهل بارش تو ورد افزا شوی
غیر حق از خلق بی پروا شوی

دان شمار اکبرش هفتاد و دو
وسط او نه خوان هم اصغر نه بگو

## الخافض ۲۳

هست خافض پست ساز دشمنان | بعد سه صومش تو ای روشن روان
در میان جلسه خوان هفتاد بار | فتح یابی بر عدوی نابکار
پانصد بارش بخوانی گر بجان | از غلو دشمنان یابی امان
یک هزار و چارصد هشتاد و یک | اکبر اعداد آن بی ریب و شک
یک صد و چهل و نه آمد وسط او | پنج اعداد صغیر او بگو

## الرافع ۲۴

ورد الرافع تو ای رفعت طلب | کن به نصف روز تا در نصف شب
با وضو صد بار هر روزش بخوان | بیگمان باشی تو نگر در جهان
بست بار ار میکنی وردش دوام | حاصلت گردد مراد دل تمام
سه صد و پنجاه و یک بشمر کبیر | بست و شش وسطش بدان و سه صغیر

## المعز ۲۵

المعز آن عزت افزای جهان | ورد او کن ای عزیز از صدق جان
در شب جمعه دوشنبه در عشا | خوان چهل بارش شود عزت فزا
یک صد و هم هفتده اکبر بخوان | وسط هجده نه صغیر آمد بدان

## المذل ۲۶

خوان مذل هفتاد و پنج ای هوشیار | سجده سازد گو که ای پروردگار

که مرا از شرّ دشمن ده امان — خوفِ حاسد بس نماید بیگمان
اکبرش تا هفصد و هفتاد رفت — پنج اصغر وسط او هفتاد و هفت

## ۲۷ السمیع

السمیع از ناطق و ساکت شنید — هر دعا و شد اجابت را امید
یک صد و هفتاد بار او را بخوان — هم بظرف چین ز مشک و زعفران
بر نویس از روغن گل باز شو — ساز آن روغن بگوش کر فرو
روز پنجشنبه تو این اسم ای جوان — پانصد بعد از نماز چاشت خوان
همچنین گر میتوانی کن دوام — هر دعا مقبول گردد لا کلام
عدد وسطش هست هجده نکته دان — نه صغیرش دان اجابت را بخوان

## ۲۸ البصیر

البصیر ست آنکه بیند بی بصر — دارد از پنهانی و مخفی خبر
سه صد و دو بار او را ورد ساز — باش از امراض سقیم چشم باز
سی و دو وسط و صغیرش پنج دان — کن رمد را و در شب کوری بران
درمیان فرض و سنت هر سحر — صد بخوانی حق کند بر تو نظر
از عنایت ور بخوانی هفت بار — بعد عصرش از صفا جا غم بدار

## ۲۹ الحکم

الحکم را در شب جمعه بخوان — آن قدر افزون که بیخود شو از آن

معدنِ اسرار حق سازد ترا — هم بطونت را کند روشن خدا
هم بخوان هشتاد بار اندر نماز — پنجگانه شو غنی و بی نیاز
شصت و هشت اکبر بدان ای هوشیار — چارده وسطست و پنج اصغر شمار

## العدل ۳۰

اسم العدل از نویسی بر شمار — با قلم بر تکیه نانها بیست بار
پس بخور خلقت مسخر می شود — در شب جمعه نکوتر می شود
وقت مغرب گر کنی بعد از نماز — یکهزار ارشش و رواو ای وردساز
از همه آفات ارض و سما — بس نجاتت می دهد فضل خدا
وقت شب وردش بصدق جان بکن — واقف اسرار باشی بی سخن
یکصد و چارست اعدادش کبیر — چارده وسطست و پنج آمد صغیر

## اللطیف ۳۱

نفع بخش خلق ز اسمائی شریف — نیست اسمی مثل اسم اللطیف
از پی اصلاح کارش از نیاز — غسل کن صد بار خوان بعد از نماز
دافع ناچاری و فقر و مرض — هست وردش کن تو بر وقت غرض
یکصد و ست و بیست و نه عددش کبیر — وسطا و هشتاد و سه دو دان صغیر

## الخبیر ۳۲

الخبیر آن واقف کون و مکان — هست بر روی حالت هر کس عیان

| | |
|---|---|
| گرنماے وردِ اورا جاودان | مطلع باشے ز اسرار نہان |
| از فسادِ نفس موذی واستے | یا بے از نیک و بد خود آگہے |
| ہشت صد ہم دوازدہ عددش کبیر | وسط او ہشتاد وسہ دودان صغیر |

## الحلیم ۳۳

| | |
|---|---|
| الحلیم آن بردبار عفو ساز | در غضب ناید گہی آن بے نیاز |
| ہم نویس و ہم بشو آن اسم را | آب شوئین فشان بر کشتہا |
| می شود نشو و نما افزون ازان | باوضو ہر روز صد بارش بخوان |
| بر شمر ہشتاد و ہشت اورا کبیر | شانزدہ وسط و بدان ہفتش صغیر |

## العظیم ۳۴

| | |
|---|---|
| العظیم اسمیست باجاہ وجلال | لازم التعظیم اے نیکو خصال |
| ہفت باراورا بکن بر آب دم | نوش کن زان میرود درد شکم |
| ورد کن بہر حصول عز و شان | بیگمان باشے معز زدر جہان |
| یکہزار و لبست دان عددش کبیر | یک صدو دو وسط بشمر سہ صغیر |

## الغفور ۳۵

| | |
|---|---|
| الغفور از غفر ماخوذ است آن | مغفر سرچہر تیغ جرم دان |
| بہر دفع تپ تو بر کاغذ نگار | بس بچسپان بر سر نان استوار |
| خوردن وی سے کند حاصل شفا | ہم سیاہی سے برد از دل ترا |

ربّ اغفر لی به سجده خوان ۳ بار | رفع وسواست کند پروردگار
گر تو خواهی راز دل مخفی شود | تا ۳ روز بش وردکن ای باخبر
بر سر ریگش بخوان هفتاد بار | پس بچاه انداز ای نیکو شعار
یکهزار و دوصد و هشتاد و شش | ورد او سازو بعالم باش خوش
وسط او دان یک صد و سی چهار | هم صغیرش هشت دان ای باوفا

## الشکور ۳۶

الشکور آن فیض بخش شاکران | چهل و یک بارش بکن وردش بجان
دم بکن بر آب و نوش ای خوشخصال | دست تر زان آب کن بر رو بمال
ورد و شکوری رود از سر ضرر | تنگی دل را نماید نیز دور
پنج الفش خواهی ار ای هوشمند | در قیامت رتبه ات گردد بلند
یا الف و بیست اعدادش کبیر | وسط دان پنجاه و هشت آمد صغیر

## العلی ۳۷

العلی آن عالی اعلی مقام | ورد او را گر کنی از دل دوام
ور بداری نقش او را نزد خویش | فقر بگذاری غنی گردی زبیش
ور سفر هستی چو در رنج و محن | با خوشی راجع شوی هم در وطن
گر درم داری بکن وردش ۳ بار | تا که یابی صحت از پروردگار
یکصد و ده از کبیرش گفته اند | یازده وسط و دو صغیر سفته اند

## ۳۸ الکبیر

الکبیر از کبریا با خود دان ‌ ‌ ‌ ‌ وردِ او بهر بزرگیها بخوان
نیز بر بیمار نه بار شش بدم ‌ ‌ ‌ ‌ میشود حاصل شفای ذهن هم
بس کبیرش و صد است و سی و دو ‌ ‌ ‌ ‌ وسط بست و پنج و اصغر هفت گو

## ۳۹ الحفیظ

الحفیظ آن حافظِ کون و مکان ‌ ‌ ‌ ‌ نهصد و نود و ا با هشتش بدان
وردِ او ای دوستان باید شنید ‌ ‌ ‌ ‌ بهر حرق و غرق و سرق آمد مفید
نقش اسمش را تو بر بازو بدار ‌ ‌ ‌ ‌ هم ز بیضه این ببابی یاد دار
یک صد و هفتست وسطش با یقین ‌ ‌ ‌ ‌ هشت اعداد و صغیرش برگزین

## ۴۰ المقیت

المقیت آن کو ترا بدهد مقیت ‌ ‌ ‌ ‌ بهر تشخیص است ذکرش کن بوقت
وردِ او کن بهر قوت یافتن ‌ ‌ ‌ ‌ بر همه اشیا تسلّط ساختن
وز پیٔ هر درد وردِ او بخوان ‌ ‌ ‌ ‌ بس کبیرش پانصد و پنجاه دان
پنجه و پنج اوسط و اصغر یک شمر ‌ ‌ ‌ ‌ دم بکن بر کوزه و آبش بخور

## ۴۱ الحسیب

الحسیب آن مالکِ روزِ حساب ‌ ‌ ‌ ‌ آنکه میداند همه سقم و صواب
از حسابت پاک دارد در جهان ‌ ‌ ‌ ‌ کار بر جسم خورده گردد خوش ازان

گر بخوانی حَسْبِیَ اللّٰهُ الحَسِیب　　کار تو در هفته به گردد عجیب
وردِ او هشتاد باشد از کبیر　　ای پسر وسط و صغیرش هشت گیر

## الجلیل ۴۲

الجلیل اسمیست با جاه و جلال　　وردِ او جاهت بخشد لازوال
گر تو بنویسی ز مشک و زعفران　　ور خوری یا بر کنی تعویذ آن
میشود توقیر تو زان بیشتر　　نیز میدارد ببین دیگر اثر
بر سر اسباب ده بارش بخوان　　امن از دزدی بیابد بیگمان
شد عدد هفتاد و سه او را کبیر　　وسط ده برگیر و یک بشمر صغیر

## الکریم ۴۳

الکریم آن کو که بخشش می کند　　هر کسی بر جود و فیضش مستمند
ورد او را کن به بستر رو بخواب　　در جهان باشی از آن عزت مآب
هم ملک از حکم حق سازد دعا　　تا بزرگیها شود حاصل ترا
چون علی رض اوراد او مادام داشت　　کرم الله وجهه زان کام داشت
دو صد و هفتاد بشمارش کبیر　　بست و هفتش وسط و نه آمد صغیر

## الرقیب ۴۴

الرقیب آن کو ترا ناظر بود　　بر فعالت غائب و حاضر بود
ورد این غفلت ز دل زائل کند　　جمع خاطر هم ازو حاصل شود

ور کنی دم بہر اہل و عیال
ہفت بار از صدق دل ای خوشخصال

از سرِ دشمن نباشد ہیچ باک
در مصائب ہم نباشی دردناک

سه صد و ہم دوازده بارش بخوان
بر شبورت تا شفا یابی ازان

سه صد است و دوازده وردِ کبیر
سی و سه وسط است و شش بشمر صغیر

## المجیب ۴۵

المجیب ایجاب سازِ ہر دعا
آنکه می بخشد مراد و مدعا

گر کنے وردش دعا گردد قبول
نقش گرداری شود ہمت حصول

گر کسے را درد سر باشد سه بار
ورد کن یابد شفا آن بے قرار

پنجه و پنج است اعدادش کبیر
وسط او ده دان و یک بشمر صغیر

## الواسع ۴۶

اسم الواسع که نامِ پاک ہوست
اہل دنیا را کشادِ رزق زوست

ہر که سازد ورد او را بیشتر
مے شود ہرگز نه محتاجِ دگر

عقربِ موذی اگر نیشے زند
ور کسے ہفتاد بارش دم کند

زہر او سے ہمنفس زائل شود
ہم قناعت زین عمل حاصل شود

یک صد است و سی و ہفت اورا کبیر
وسط بست آمد دو عددش دان صغیر

## الحکیم ۴۷

الحکیم آن محکمِ ہر کار ہست
حکمِ آن بر جملہ بے تکرار ہست

ورد او هفتاد و هشت آمد کبیر    پانزده و سصد و شش اشمر صغیر

دانی از ورد ش تو مجهولات را    یابی از فیضش درستِ کارها

گر نود بارش بخوانے در نماز    کارِ نا سازِ تو گردد جمله ساز

## ۴۸ الودود

الودود آن دوستدارِ صالحان    ورد او از وے بهر اهلِ زمان

روز جمعه وردِ او کن یک هزار    دم بشیرینی کن آن را بار بار

گر ترا فرزند باشد بد نهاد    در خورانش تا شود صاحب سدادُ

دشمنانت هم خورند از وے اگر    دوستی سازند با هم بیشتر

بست اعدادِ کبیرِ او بدان    دو صغیرش هست اے الفت نشان

## ۴۹ المجید

المجید آن ماجد مجد عزیز    ورد او سازد معزز با تمیز

میرود از ورد پاکش لا کلام    گر برص باد فرنگ و تُرجذام

روزه هم دارد بهر آغاز ماه    ورد در افطار سازد با نتباه

پنجه و هفت است اعدادش کبیر    دوازده و سطش بدان و صغیر

## ۵۰ الباعث

معنے باعث برانگیزنده دان    که ز وے بعث رسل شد در جهان

هفت بارش خوانی ار بر خود دمے    مهربان سازد بهر کس آدمے

| | |
|---|---|
| دست بر سینه صد و یک بار گو | وقت خواب ای یار زنده دل بشو |
| پانصد و هشتاد و سه عددش کبیر | شصت و دو و وسطست و سه آمد صغیر |

## الشهید ۵۱

| | |
|---|---|
| الشهید آن شاهد اشیا بود | آن که حاضر بر تو و دانا بود |
| گر ترا فرزند باشد نابکار | دخت هم ناصالح است و بدشعار |
| دست بر پیشانی نه شان هر سحر | دار و سوی آسمان می کن نظر |
| بست و یک بار الشهید از دل بخوان | نیکبختی شان شود حاصل ازان |
| سه صد است و نوزده عددش کبیر | هم چهل وسطست وان چارش صغیر |

## الحق ۵۲

| | |
|---|---|
| هست الحق نام بی نام و نشان | حق بود او را عبادت بر جهان |
| گر ترا اسباب دردزدی برفت | کن بچار ارکان کاغذ نام ثبت |
| در میان نه نام آن اسباب را | بر نویس ای صاحب فهم و ذکا |
| بر کف دستش بداری نصف شب | رو بسوی چرخ ساز و کن طلب |
| میشود بهمدست از افضال حق | دزد را گردد ز هیبت رنگ فق |
| یکصد و هشت است اعدادش کبیر | وسط او هجده صغیرش نه بگیر |

## الوکیل ۵۳

| | |
|---|---|
| باز بین تاثیر اسم الوکیل | کان پی روزی عالم شد کفیل |

خوف آتش ہم برق و باد تند — گر دلت را مینماید سست و کند
ورد او بسیار کن یا بے امان — ہفت بارش یا بوقت عصر خوان
بہر عزّ و جاہ وردش کن بجان — وز پئے حفظ بدن ہم خوف جان

## القوی ۵۴

القوی ذو القوۃ مطلق بدان — قوتش بالذات میدان بیگمان
یک صد و شانزدہ عددش کبیر — ہفتدہ وسطست و ہشت او را صغیر
کن گلولہ از خمیرہ یک ہزار — یا قوی بر خوان بروی ہوشیار
یک یک آن را دِہ بجور دِ مرغہا — بر عدو غالب شو از فضل خدا

## المتین ۵۵

المتین از بہر استحکام ہاست — در متانت برترین نامہاست
کن رقم بر کاغذ اسم این منیر — طفل را نوشان کہ سازد ترک شیر
گر فطام او ترا منظور ہست — این مجرب از عمل مشہور ہست
گر بہ شیر دایہ نقصے شد پدید — ہمچنان کن تا شود شیرش مزید
اکبر اعداد او پانصد بدان — وسط او پنجاہ و پنج اصغر بخوان

## الولی ۵۶

الولی آن والی ہر دو جہان — گر نماے ورد پاک او ز جان
یابی از اسرار دل ہا آگہی — ہم ز رنج بد سگالان وا رہی

| | |
|---|---|
| ناخوشی گر از کسے طالع شود | این عمل کن خود بخود صالح شود |
| چہل و شش عدد کبیر او بدان | وسط ده بشمر صغیرش یک بخوان |

## الحمید ۵۷

| | |
|---|---|
| الحمید آن مستحق حمد ما | گر کنے ورد ش تو از صدق و صفا |
| زان شود بر راز دل ہا آگہے | ہم ز فحش عنبر ذلک واسے ھے |
| ورد می بر کاسہ آب الحمید | آن بنوشی آب می گردد مفید |
| شصت و دو باشد کبیرش ای عزیز | ہشت وسطش وان صغیرش ہشت نیز |

## المحصی ۵۸

| | |
|---|---|
| باز المحصی کہ آمد نام نیک | حاصل از وردش شود ہر کام نیک |
| در شبِ جمعہ ھزار و یک بخوان | از عذابِ قبر در یابے امان |
| ور تو دہ بارش کنی ہر روز ورد | حفظ حق گردد ترا ھموارہ گرد |
| یک صد و چہل است و ہشت او را کبیر | بست و دو وسط است و چار آمد صغیر |

## المبدئ ۵۹

| | |
|---|---|
| مبدی آن کو ابتدائے خلق زوست | بہر حفظِ حمل زن وردش نکوست |
| زاعتقاد دل نود بارش بخوان | ہم باطرافِ شکم انگشت ران |
| زان نماند خوفِ اسقاطِ جَنین | ہم تولد زود یابد از ھمین |
| پنجه و شش را کبیرِ او شمر | یازده وسط و صغیرش دو نگر |

## المعید ۶۰

باز بین تاثیر اسم المعید — گر کسی یارت بود غائب بعید
ورد کن این نام را هفتاد بار — چار سو در کنج قصر ای هوشیار
عود باخود کن بگو همراه نام — اندرون هفته آید لا کلام
اکبر او یک صد و بست و چهار — شانزده وسطش و هفت اصغر شمار

## المحی ۶۱

دان تو محیی زنده دار عالمین — بهر دفع رنجها وردش گزین
کن وظیفه هفت بار آن نام پاک — از ترددها مشو اندیشه ناک
بهر دفع درد هفت اندام ها — خوان صد و هفتش که دریابی شفا
شصت و هفت آمد کبیر ای ورد سنج — شانزده وسطش صغیرش هست پنج
با وضو صد بار خوان بعد از نماز — بر تو واضح میشود از غیب راز
در شب جمعه بسجده خوان بخواب — بر همه اسرار آگاهی بیاب

## الممیت ۶۲

الممیت اسمیست تاثیرش نگر — نیستی بر نفس خود قادر اگر
دست را بر سینه نه ای رهروان — تا روی در خواب وردش کن بجان
تابع فرمان شود نفس شریر — هفت بارش گر بخوانی ای خبیر
چار صد دان و نود عددش کبیر — چهل و نه وسطش چهار آمد صغیر

هم رقم بر چار لقمه کن ورا — تا چهل روزش بخور اندر غذا
بر تو جادو را نباشد دسترس — آنچه ما دیدیم بر گفتیم و بس
از عذاب قبر و جوعت نیست غم — امن مے بخشد خدایت از کرم

## الحی ۶۳

دان که الحی زنده باشد خود بذات — فارغ است از فوت و از بیم ممات
ورد او هر روز کن هفتاد بار — بهر بیمارے دوا آسا شمار
طول عمر اهل دنیا مے کند — دافع مرگ مفاجا مے کند
هست بس ورد کبیرش هجده با — ای پسر ورد صغیرش نه شمار

## القیوم ۶۴

هست القیّوم قائم دائما — زو قیام ارض باشد هم سما
چون فزون خوانی شود حاصل مرام — دائما باشد دولت مسرور و شاد
در نگینے نقش کن این نام را — تا بذکر نیک یابے کام را
یکصد و پنجاه و شش آمد کبیر — بست و یک وسط است و سه باشد صغیر

## الواجد ۶۵

هست واجد آنکه یابنده بود — آن بیابنده که پاینده بود
ورد او را بهر هر لقمه خوان — نوش کن بے حد فوائد بخشد آن
دم بکن بر آب و آشامان بآن — که کنے تجنب او از دوستان

چارده بشمر کبیر ای نکته سنج | وز دگر وسط و صغیر او ست پنج

## المَاجِدُ ۶۶

ورد الماجد بکن از حد فزون | آن قدر رکز وی شوی از خود برون
پرتو انوار حق اگردد عیان | هم بزرگی یابی از خلق جهان
دم بکن ده بار بر شربت ورا | ده بهر بیمار تا یابد شفا
چهل و هشت آمد کبیر او بدان | دوازده وسطش صغیرش سه بخوان

## الوَاحِدُ ۶۷

باز الواحد بدان ای خوشخصال | منفرد بالذات بی مثل و همال
ورد او یک الف و هم یک چنان کنی | هم خلوت راز دل بیرون کنی
گر فزون در ورد مستغرق شوی | فیض یابی فخر قرب حق شوی
ور ترا فرزند باید یادگار | نقش او تعویذ کن با خود بدار
نوزده بارش تو در غربت بخوان | بهر انس او سط صغیرش یک بدان

## الاَحَدُ ۶۸

الاحد هم منفرد دان در اصول | بیشود اطلاق او بر ذی عقول
واحد اندر شرکت اعداد هست | این ز تکلیف حساب آزاد هست
گر ورا ثه بار خوانی ورد وی | پیش هر کس خرم خوشدل شوی
بهر واحد صمد و یک بار خوان | گر گزد مار کسی را ناگهان

| | |
|---|---|
| دم بکن بر سوی که دریابد شفا | کاین مجرب آزمود استی ز ما |
| بهر تخلیص و تجسّر و بهتر است | سیزده عدد کبیرش اظهر است |
| نیز اوسط صغیرادان تو چار | الف برخوان با ملائک شود دو چار |

## الصمد ٦٩

| | |
|---|---|
| الصمد باشد بمعنی تکیه گاه | پاک باشد ز اشتراک و اشتباه |
| نصف شب برخوان ورایا در سحر | یک صد و هم پانزده بار ای پسر |
| حال تو صادق بگردد و قال هم | ور گزارت کسی کرد از ستم |
| تا توانی بیش از بیشش بخوان | بالیقین گردد خلاص تو ازان |
| بهر دفع جوع خوش برخوان تو یار | دان کبیرش یک صد و سی و چار |
| اوسطش هفده صغیرش هشت دان | نیز وقت برسهٔ کاروان |

## القادر

| | |
|---|---|
| اسم القادر که صاحب قوت است | در جهان از وی ظهور شوکت است |
| ورد او وقت وضو کن ای جوان | چهل و یک بارش گهِ سختی بخوان |
| جمله دشواریت آسان مے شود | مقصدت حاصل فراوان می شود |
| سه صد و پنج است اعدادش کبیر | سی و پنجش وسط و هشت آمد صغیر |

## المقتدر

| | |
|---|---|
| معنی المقتدر هم ظاهر است | اقتدار او بگیتی باهر است |

دفع غفلت میشنماید ورد او / هوشیاری میدهد ای نیک خو
وقت بیداری نخست ای هوشیار / ورد او کن یکصد و هم بست بار
جمله کارت را رجوع حق کند / تا ز قید فکرها مطلق کند
هفصد و چهل و چهار اکبر شمار / سی و هشتش وسط و دو اصغر نگار

## المقدم[٧٢]

المقدم را بخوان وقت جهاد / چشم زحمت کی رسد ز اهل عناد
هر کسی کاین ورد را عادت کند / نفس او در امر حق طاعت کند
دم به شیرینی کسی کنی ده بار گر / عاشقت گردد خورنده بی شمر
یکصد و هشتاد و چارش دان کبیر / بست و دو وسطست و چارش دان صغیر

## المؤخر[٧٣]

المؤخر را تو یکصد بار خوان / تا نفس گردد ز غیرت ازان
هم شود انجام کارت تو بخیر / ای برادر کی کشی منت ز غیر
گر بخوانی چهل و یک ای باخرد / نفس تو فرمان بریزدان شود
هشت صد و چهل و یکش اکبر شمار / اوسطش هشتاد و پنج اصغر چهار

## الاول[٧٤]

هست الاول که سازد ابتدا / جمله اشیا را و خود بی انتها
تا چهل روز ار نمائی ورد او / حق ترا فرزند بخشد نیک رو

درشب جمعه چهل بارش بخوان … مقصد دل میشود حاصل ازان

یازده بارش اگر خوانی دوام … خلق تسخیر تو میگردد تمام

هفت وسی صد و کبیرش گفته اند … اوسطش ده یک صغیرش گفته اند

## الآخر ۷۵

هست الآخر پس از فانی بقا … ذات او باقیست دائم لا فنا

وردِ او در عمر آخر بیش کن … عاقبت با خیر گردد بی سخن

هرکه دارد نقش او را نزد خویش … عزت و توقیر او سازند بیش

هشت صد هم یک کبیرش دو شمار … از پئے حفظ دوام و ختم کار

اوسطش هشتاد و یک دان ای پسر … نیز نه باشد صغیرش با اثر

## الظاهر ۷۶

هست الظاهر ظهورش جا بجا … بین ظهور قدرت او برملا

از پئے اسرار پانصد بار خوان … نور چشم تو فزون گردد ازان

وردِ او سازے بصدق دل اگر … زحمت باران نگردد بیشتر

گر بدیوارش نویسی هر کجا … از خرابی باز ماند بجا

یکهزار و یکصد و شش ورد اوست … که نکو از بهر تغلیب عدوست

هم ز بهر گم شده دارد اثر … هم ببخشد قوت باه و کمر

یکصد شش با شانزده اوسط بدان … نیز تعداد صغیرش هفده خوان

## الباطن ٧٧

هست الباطن نهان از کن فکان … کے پرد مرغ خرد بر لامکان
وردش گه از سر اثر می کند … واقف رمز ضمائر میکند
هم عزیز خلق سازد ورد او … جمله عالم مهربان باشد برو
شصت و دو بشمار اعداد کبیر … بست و سطش هشت و هم ششش صغیر

## الوالی ٧٨

هست الوالی ولیّ مومنان … مصلح کار ثواب و فعل شان
خانهٔ خود یا مکان غیر را … گر تو مے خواہی سلامت از بلا
آبخوره پر کن از آب و بر آن … دم کن این اسم بہر جانب فشان
ور بخوانے بیش ازین تاثیر ہا … خوب پیدا شد پے تسخیر ہا
چہل و ہفت آمد کبیر نیک خو … یازده وسطش صغیر ہشت و دو

## المتعالی ٧٩

معنی المتعالی برتر است … کو منزه ہم ز جسم و جوہر است
در شب یکشنبه بعد غسل خوان … روی خود را کن بسوے آسمان
ہر دعا و مطلبے کن زان حصول … در جناب حق شود عرضت قبول
در میان حیض خوانند ار نساء … در امان مانند ز آفات و بلا
ہفصد و پنجاه و یک باشد کبیر … وسط ہفتاد و شش و چار ش صغیر

## البرّ ۸۰

| | |
|---|---|
| برزبان گر نام البر میبری | در نکوکارے بیابی برتری |
| هفت بار این راتو بر اطفال خوان | تا جوان گردد بماند در امان |
| ور زنا کارے بخواند هفت بار | می جهد از دام شیطان بر کنار |
| دو صد و دو اکبر او را بدان | بست و دو وسط و صغیرش چار خوان |

## التوّاب ۸۱

| | |
|---|---|
| ور روا رسازی تو التواب را | توبه ات را رد نمی سازد خدا |
| سه صدش و ر چاشت خوان بعد نماز | با فراوان صدق و هم عجز و نیاز |
| حق ترا سازد عطا توبه نصوح | نفس تابع گردد و هم شاد روح |
| چار صد هم نه کبیر او بدان | چهل و نه وسطش صغیرش چار بدان |

## المنتقم ۸۲

| | |
|---|---|
| منتقم آن کو که گیرد انتقام | نصف شب و روش نماز بهر کام |
| تا سه جمعه هم تو این را خوش بخوان | دشمنت مغلوب گردد بیگمان |
| هر که ورد سازد دوام این اسم را | کی شود محتاج کس غیر از خدا |
| شش صد و سی اکبر او را اکبیر | شصت و سه وسطت و نه بشمر صغیر |

## العفوّ ۸۳

| | |
|---|---|
| ورد العفو ست واجب بر کسی | آنکه را جرم و گنه باشد بسی |

گر ورا مشش خواند و خواهد پناه … از عطا بخشد خدا اورا گناه
یک صد و پنجاه و شش اکبر شمار … بست و یک اوسط است اصغر یاددار

## الرؤف ۸۴

الرؤف آن مشتق از رافت بود … معنی رافت همه رحمت بود
ور دگر مظلوم کرد این نام را … می شود از پنجهٔ ظالم رها
خواندنش زائل کند خوف و خطر … دو صد و هشتاد و هم هفت ای پسر
ور دو است هست وسطش سی و پنج … هم صغیرش هشت دان ای نکته سنج

## مالک الملک ۸۵

مالک الملک آنکه ملک از ملک اوست … لوح قسمت تختهٔ مشق کلک اوست
عالمان گفتند گر این هر دو را … ورد سازد با طهارت با صفا
با جلال این نام اجلالش دهد … فقر سازد دور مستغنی کند
دو صد ست و دوازده عدّ شش کبیر … بست و سه وسط است و پنج آمد صغیر

## ذو الجلال والاکرام ۸۶

ذو الجلال آن حق که الاکرام هست … اعظم از هر نام ها این نام هست
دم بکن بر آب و ده بیمار را … تا که دریابد ز تاثیرش شفا
هم دل محزون شود مسرور ازو … از امام جعفر صادق شنو
یک هزار و نود و چارش کبیر … وسط بر صد سیزده پنجش صغیر

## المقسط ۸۷

نام المقسط تو یک صد بار خوان | یابی از خوف و شر شیطان امان
هفتصد بارش چو ورد از دل کنی | مقصد خود را همه حاصل کنی
ورد کن در رنج و غم هفتاد بار | زان خوشی بخشد ترا پروردگار
دو صد و نه را کبیر او بدان | بست و نه وسطش صغیرش و بخوان

## الجامع ۸۸

نام جامع بین که در روز جزا | جمع سازد بهر پرسش جمله را
غسل سازو کن نظر بر آسمان | پس بوقت چاشتش ده بار خوان
عقد کن انگشتهای خوشخصال | از عقیدت بر رخ خود دست مال
اقربایت گر پریشان گشته اند | جمع با هم خود ز تاثیرش شوند
ورد او سازی اگر اے یار لک | باشی اندر خوی خصلت چون ملک
یک صد ست و چارده عددش کبیر | پانزده وسطست و ششش آمد صغیر

## الغنی ۸۹

الغنی ماخوذ گشته از غنا | کو غنی سازنده باشد بنده را
هر که طامع هست کن وردش برو | دست بر عضویش بمال و کش فرو
تا ز طبعش ور گردد حرص و آز | باشد از تاثیر فیضش بی نیاز
خوان بروز پنجشنبه یک هزار | دولتت افزون بگردد بی شمار

یا بکن هفتاد بار این ورد را　　دائما تا باشدت برکت فزا

یک هزار و شصت بشمارش کبیر　　یک صد و شش وسط و هفت آمد صغیر

## المغنی ۹۰

نیز المغنی بدان ای نکته دان　　ورد او ده جمعه کن کلفت بران

خوانیٔ ار هفتاد بار اندر جماع　　بینی در امساک افزون انتفاع

یک هزار و یک صدش اکبر بگو　　یک صد و ده وسط اصغر هست و

## المانع ۹۱

ورد المانع کن از صدق و صفا　　گر زنت رنجیده باشد بی وفا

بست بارش قبل بستر بازگو　　تا نباشد غیظ تو هرگز برو

یک صد و شصت و یکش آمد کبیر　　هفده و سط است و هشتش ان صغیر

## الضار ۹۲

ورد کن الضار ای والا مقام　　در مقامت نیست گر حاصل قیام

در شب جمعه تو سه صد بار خوان　　میشوی ثابت باستقلال زان

قرب حق بیشک ترا حاصل شود　　هم بحال ظاهری کامل شود

یک هزار و یک کبیر او بگو　　یک صد و یک وسط اصغر هست دو

## النافع ۹۳

ورد النافع بجهر آغاز کار　　کن که انجامش بگردد استوار

در تو در کشتی بسازی ورد خویش　　زحمت طوفان نیاید هیچ پیش
گر تو در راه رجب خوانی ورا　　می شوی واقف ز اسرار خدا
دو صد و یک را بکبیر او پذیر　　بست و یک وسطست و سه شمر صغیر

## النور ۹۴

نام النور ار بخوانی هر زمان　　روشنی دل شود افزون ازان
سوره نور ار بخوانی هفت بار　　در شب جمعه تو بر خوان هوشیار
ورد اسمش یک هزار و یک بکن　　می شود روشن ضمیرت بی سخن
دو صد و پنجاه و شش اکبر شما　　سی و یک وسطست و اصغر هست چار

## الهادی ۹۵

ورد الهادی نمای نیک عقل　　معرفت بخشد زواید از تو جهل
رو بسوی آسمان کن زابتهال　　دست بردار و بروی خود بمال
بر تو سر معرفت ظاهر شود　　هم دلت از راز حق ماهر شود
بست اعداد کبیر او بگو　　گوش کن و سط و صغیرش هست دو

## البدیع ۹۶

البدیع آن مبدع هر شی بود　　جمله شی را تازگی از وی بود
ورد او یک الف تا سه الف دان　　یا بدیع السموات والارض خوان
یا بطور مشتهر لفظ بدیع　　کن اضافت بر سموات ای سمیع

ہم سمٰواتش معرّف بایدے
تا کہ والارضش بلطفی شایدے

خوش بود بہرِ صلاحِ کارہا
نفع می بخشد ہمیشہ بارہا

رو بسوے قبلہ کن و وردش بخواں
فائدہ آنچہ خدا خواہد بیاب

ہست ہشتاد و شش اعدادش کبیر
چاردہ وسطش بدان پنجش صغیر

## الباقی ۹۷

ہست الباقی بقایش از ازل
تا ابد پاینده ماند بے خلل

در شبِ آدینہ صد بارش بخواں
یا پشنبہ بہر ضعفِ دشمنان

طول عمر از وے شود حاصل تمام
ہر بنا را پائداری دوام

یک صد سیزدہ عددش کبیر
چاردہ وسطست و پنج اور اصغیر

## الوارث ۹۸

ہست الوارث ظہور افزای خلق
اوست ہم وارث پس از فنای خلق

ہر کہ بر وقتِ طلوعِ آفتاب
خواندش صد بار از رنج و تاب

دائما زو امن یابد بر دوام
کار او اصلاح بپذیرد تمام

ہفتصد و ہفت اکبرست ای نکتہ سنج
وسط او ہفتاد و ہفت اصغر چہ پنج

## الرشید ۹۹

الرشید اسمیکہ پر تاثیر ہست
کار تو گر خارج از تدبیر ہست

از نماز شام تا ہنگام خواب
یک ہزارش خوان کہ گردی کامیاب

| | |
|---|---|
| ور بهر کارت شود انجام نیک | با دوامت میشود ایام نیک |
| پانصد و ست و چارده عددش کبیر | پنج و پنجاه وسط و یک آمد صغیر |

## الصبور

| | |
|---|---|
| الصبور آن را تو چون الله دان | پس هو الاول هو الآخر بخوان |
| مے نماید برد بارے تا مدام | درگهِ عفوِ گناهِ خاص و عام |
| در دل شب سی و سه بارش بخوان | بند میگردد زبانِ دشمنان |
| گر ترا رنج و مصیبت باشدے | ور ترا درد و مشقت باشدے |
| میشود زان جمله اطمینان ترا | مشکلِ دنیا شود آسان ترا |
| دو صد و ست و نود و هشتش کبیر | سی و هفت اوسط بدان و یک صغیر |

## سوای این از جنات الخلود

## الحی

| | |
|---|---|
| دان که الحی زنده باشد خود بذات | فارغ است از فوت و ز بیم ممات |
| طول عمر اهل دنیا می کند | دافع مرگ مفاجاے شود |
| دستها بر دارو ده بارش بخوان | باز بر رو دست بر مال ای جوان |
| یا چهل بارش تو از دل و ردے | باش بے پروا ز هر یک کس نیاز |

## القیوم

| | |
|---|---|
| هست القیوم قائم دائما | زو قیام ارض باشد هم سما |

تا سه روز ای نیک نیت روزه دار — روزِ چارم ورد کن هفتاد بار
پانصد بارش ز صدق دل بخوان — فتح بر دشمن بیابی و امان

بر نگینے نقش کن این نام را
تا بذکر نیک یابے کام را

توشهٔ عقبی و جنات الخلود — هر دو دیدم پس نوشتم آنچه بود
گر غلط باشد مکن بر من عتاب — باقیا والله اعلم بالصواب

## تاثیرات اسماے نود و نه نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد ذاتِ خاصِ کبریا — ورد کن اسماء پاک مصطفیٰ
بر محمد چارصد بار ار درود — بر فرستی خود غنی گردی بزود
نام احمد را تو یک صد بار خوان — بر تو گردد خلق عالم مهربان
نام حامد ورد گر شد دائمت — می شوے محمود روزِ عاقبت
ذکر محمود از چهل بارت بود — هر سحر دولت همی یارت بود
گر کنے ده بار قاسم را تو یاد — دائما علمت شود بیشک زیاد
هفت بار عاقب بخوان با صد درود — که مرادت هست حاصل ای ودود
ماحِ و داعِ همیخوان با درود — هم سطیعت خلق گردد هم حسود
ور تو دائم میکنے وردِ منیر — باشی از فضلِ نبی روشن ضمیر

یا ہادی ار خوانی ہمیشہ ای حبیب — یابے از گنج ہدایت یا نصیب
در وظیفہ سازی ار اسم بشیر — از بشارت یا شوی بیشک خبیر
قائم ار ہر روز ورد جان شود — قوّتِ دل قوتِ ایمان شود
خوانے ار ہر روز صد بار الرسول — کے بحتا جان توان یابی شمول
ورد کن اسم نبی را یک ہزار — تا بر اسرار نبی گروی دو چار
گر کنے بسیار ذکر منتہی — کار تو در انتہا یابد بہی
یا خلیل ار دہ کرت گوئی از ان — وقت عصر از خواب بد یابی امان
گر ولی را ورد سازے یک ہزار — میدہد قرب تجلی کردگار
گوش کن خاصیت اسم حمید — نیک خو گردی و روش ای سعید
رہ روان کردند گر یا نصیر — طے بآسانے شود راہِ خطیر
یثرب ے گر ورد سازی نصف شب — مقصدِ خود را بیابی بے طلب
گر کہ یا طلاب را خوانی سہ بار — بر لباس نو شود ہمت دو چار
ذکر مزمل فراوان گر کنے — شا مگہ گروی ز فضلِ حق غنے
ذکر مدثر عجب شد لطف خیز — کز جوارت می کند شیطان گریز
یا حبیب آنکس کہ خواند یک ہزار — می شود محبوب عالم آشکار
یا کلیم ار خوانی صد بار ای جوان — دائما عالم بماسے در جہان
بہر توفیق عبادت ای پسر — مصطفٰے صد بار بر می خوان زبر

هم بخوان صد بار نام مرتضی　　وقت عصر و باش بی غم از بلا
در وظیفه خوانی ار مختار را　　شامل حالت شود فضل خدا
نصف شب یک الف فاتح را بخوان　　رحمت باری شود نازل ازان
صبح صادق کن مصدق را تو یاد　　می شود مقصود حاصل هم مراد
خوانی ار حجت تو صد بار ای حبیب　　شد مرادت ظاهر و باطن نصیب
شصت و سه بار ار بیان خوانی ترا　　بالیقین گردد فزون ذهن و ذکا
حافظ ار صد بار گوئی دائما　　میشوی مسرور از عشق خدا
وقت مسواک ار کنی ورد شهید　　طیب الفم می شوی دندان سفید
اسم عادل دائما صد بار خوان　　خلق عالم بر تو گردد مهربان
دائما هر روز کن ورد حلیم　　در جهان باشی بخوبی بی سهیم
نور را بر خوان تو وقت شب ضرور　　خوف خواب از تو شود بی شبهه دور
اسم ذی القوه تو صد بار شش بخوان　　المتین را هم باو منضم بدان
گر که صد بار شش بخوانی اینچنین　　مقصد دل را بیابی بالیقین
ورد برهان یازده بار ار کنی　　در جهان بس جمع مال و زر کنی
گر همیشه خوانی اسم المطیع　　گردد این ذکر تو غفران را شفیع
ذاکر ار صد بار خوانی ای جوان　　باشی از نسیان همیشه در امان
بست و یک بار الامین ار ورد شا　　شو معزز از مذلت باش با

در مهٔ روزه تو الواعظ بخوان
طاعتت مقبول گردد بیگمان

اسم صاحب کن تو بر بیمار دم
تا ز فیض او شفا یابد بدم

خوانی ار هر روز ناطق را سه بار
کے کند شمشیر بُرّان بر تو کار

هم تو یک صد بار خوان صادق ضرر
تا شود از فیض او آسیب دور

گر کنے ده بار وردِ المسکین
نور چشم افزون شودای وربین

اسم المدنی بخوانی گر هزار
گردد از ملسوع دفعِ زهر مار

دفع گردد درد خشم از الیتیم
دم بکن نه بار بر خوان اے فهیم

گر دمی چهل بار بر کلب عقور
باز ماند از نُباح واز تو دور

گر حریص را کنی بر آب دم
ده کرت از وے رود درد شکم

در تهامے هست یاے نسبتی
زان بشد از نفع او را این تهی

هاشمی را خوان دو صد بار ای عزیز
در جهان باشی عزیز با تمیز

هم قریشی را تو یک صد بار خوان
صاحبِ شوکت شوی اندر جهان

بر تهامے کن حجازے را قیاس
ناید اندر ورد اے نیکو اساس

شغل اسم امّی ار شاغل کند
طرفه ذوقے زان اثر حاصل کند

ور عزیز را تو بر خوانے دوام
دائما باشے عزیزِ خاص وعام

گر بگیرے بیشتر نام رحیم
رحمت افزاید بتو رب کریم

اسم پاکِ الرءوف مهربان
ورد کن دشمن از ان یک الف خوان

ورد کن یا دایم الجود ای حبیب — یک صدش تا دولتت گردد نصیب
ورد الفتاح کن ای ورد ساز — تا شود باب توسع بر تو باز
چهل و یک بار اسمِ عالم ورد کن — شو علیم علم غیبی بی سخن
ظاهر را گر کنی وردت مدام — پاک طینت می شود زان فیض عام
گر بگوئی یا شفیع المذنبین — می کنی بر کثرت اجرش یقین
هم مبلغ را تو برخوان با درود — هر زمان ده بار خوش باش ای ودود
شافع الامت بخوان با صد صلات — از غم عقبیٰ ترا باشد نجات
ورد دائم سازی ار اسم شکور — در جهان زاهل دول باشی ضرور

## قطعهٔ تاریخ

ختم چو شد اشعار خواص اسم والای محمد — صلی اللہ علیہ وسلم هم آل و ابنای محمد
تاریخ اسمای مبارک از تو بپرسد گر دیندار ای — **باقی** فانی از سر دین گو تاثیر اسمای محمد

## قصیدهٔ بحر فیض

محمد احمد و حامد همش محمود و قاسم دان — هم عاقب ماح و داع منیر نذیر هاد خوان
بشیر و قائم مطلق رسول هم نبی حق — قمر زان منتهی شد شق خلیل است و ولی ایمان
حمید و هم نصیر و بشیر و طلاب بپندارش — که منزل مدثر هم حبیب خالص یزدان
کلیم و مصطفی و مرتضی مختار بشمارش — همش فاتح مصدق برگزین هم حجت ایمان
بیان و حافظ است و هم شهید و عادل اسم او — حلیم و نور نامش هم متین بیدار و هم برهان

مطیع و ذاکرست و هم امین و واعظ و صاحب ۔ تو ناطق گوی و هم صادق مکین و مدنی ز ایقان

یتیم و هم غریب و هم حریص او را لقب گشته ۔ تهامی ہاشمی قرشی حجازی امّی عرفان

عزیز و هم رحیم و هم رؤف خوانده اوش هم ۔ ہمش فتاح و عالم نیز طاہر اسم او باشان

شفیع و هم مبلغ شافعش گفتند در گیتی ۔ خطاب و شکور آمد میان عالم امکان

نمودم تاکنون ثبت از کتاب توشۂ عقبی ۔ ازینجا بے تسلسل میکنم اظهار نام آن

## باقی از کنز العرش

سراج و خاتم و حاشر رشید و اول و آخر ۔ مہد ہم باطن و ظاہر قریب و قربت رحمن

بگو طٰہٰ و یٰس ایجوان حٰم و طٰسم * ۔ حسیب و طیب و اولیٰ نذیر خلق و مہدی ان

حق است و مقتصد ہم مجتبیٰ و مؤمن ناصر ۔ محلّل ہم محرّم ہم منیب حضرت سبحان

تراز کی و مصدّق مذکر سابق و آمر ۔ مطہر سید و منصور امام جملہ انس و جان

ہمش بشر حکیم و ابطحی ناصح و متوسط ۔ منقی یار و شفاف و خطیب خطبۂ فرقان

## باقی از دلائل خیرات

ہم او مخصوص باشد بالشرف ہم صاحب سلطان ۔ کہ او خود قائد الغر المحجل شد بہ ہر میدان

ہم او صاحب شفاعت شد ہم او صاحب قدم گشتہ ۔ ہم او شد صاحب معراج و سیف و تاج والاشان

ہمش صاحب لواء شد ہم او را صاحب مغفر ۔ ہم او صاحب قضیب است و ہمش صاحب رداء برخوان

ہم او صاحب علامت ہم فضیلت ہم وسیلہ شد ۔ ہم او را صاحب خاتم و درجات الرفیعہ خوان

ہم او را صاحب فرج و براق و برق وش گوئی ۔ ہم او صاحب ازار آمد و سعد الخلق ای جانان

بگو صاحب مقام عالی محمود و سعد الله
بدان عز العرب علم الهدی علم الیقین ایقان

مصحح بهر حسنات و دلیل از بهر خیر است
هم او مفتاح رحمت هم علم آمد پی ایمان

شفیق و قاف و واصل هم مقدم مکتفی فاضل
مبشر بر و متوکل نصیح و ناسخ ادیان

کریم المخرج و هم کاشف الکرب است و عین العز
تو بشنو رافع الذنب و خلیل حضرت رحمن

ابو القاسم ابو الطاهر ابراهیم ابو الطیب
قوی ماسون عفو و بشری غیاث و غوث و غیثش خوان

مهیمن شاف و قاید منذر و جبار هم شاهد
شفیع صالح و مصلح فصیح و صاحب البرهان

مطاع و هم کریم و صدق مدعو گویمش هر دم
مقدس هم کفیل جمله عالم خوانمش هر آن

صفی الله نجی الله کلیم الله و حزب الله
بلا شک آیة الله ذو مکان است آن شه اکوان

قسم فرموده حق در سورهٔ طارق با سم او
که نجم ثاقبش فرمود با اجلال بی پایان

اجید و مقتفی معلوم اجید و جامع مطلق
وصول و منجی و محیی شهیر هم مبشر دان

متوکل متقی ذو حرمت و ذو الفضل و عزت
رسول الرحمة اکلیل و حفی و کامل دوران

نبی الرحمة و قیم نبی التوبه عبد الله
رسول الراحة و رحمت مکرم برتر انسان

رسول و الملاحم مستقیم بر صراط دین
مقیل جمله عثرات و مقیم سنت ایمان

امام المتقین است و امام المرسلین اسمش
صحیح ذات اسلام اذن خیر نام نیکش دان

صفوح و مقتفی با قدام الصادق عن الزله
مطهر دان جنابش عروة الوثقی هم او را خوان

وجیه و سید الکونین مشهود و مبین فی اتش
وکیل و بالغ و موصول و مفتاح و مفصل دان

خطیب الامم روح القدس آن عین النعیم آمد
چه روح القسط و روح الحق صراط الله مبینا دان

اجیر و نعمت الله نیز سیف الله و ذکر الله
هم او مفتاح جنت شد کلید و ضمهٔ رضوان

به رسل و انبیا خاتم پئے خلق خدا حاکم
کرامت را بفزوای قیامت هست روا حسان

## باقی از حبیب الیسر

همش داعی الی الله گوئی قتال و حبیب الله
قثم صاحب هراده هم مزکی معدن فیضان

بولد آدم او سید هم او ذو الحوض مورود است
ضحوک و هم مشفع طاحیا ماذ ماذای جان

## باقی از جنات الخلود

سما و الشمس و التین قاین و عبد است نام او
محیا محتوی فار قلیطا طاب طابش خوان

هم اسمش خواه نیل ساوجی بلواح الکلموب
کز این نه اسم اندر غیر تازی کرده شد اعلان

## باقی اسما و القاب توصیفیه از کتب معتبره

همش شمس الضحی بدر الدجی صدر العلا خوانند
هم او را قاب قوسین است و او ادنی ز تبشایان

صبیح الوجه مرآت صفا مرآت ذات حق
شفیع المذنبین هم رحمت للعالمینش دان

هم او شد برزخ اعظم هم او شد برزخ اکبر
مفیض العالمین کان مظهر فیض است هم احسان

مکمل هم کریم الاکرمین و راکب الاجمال
که عین العالم است و عین مقصود همه امکان

هم او نون و القلم هم صاحب خلق عظیم آمد
هم او شد صاحب لولاک و سلطان عظیم الشان

امام القبلتین جد الحسین و الحسن او شد
هم اسم پاک و نور من الله هست و قرآن

حدیثش از خلق الله نوری گر بفهم آری
کتاب آفرینش ابتدائی ذات او عنوان

و من یطع الرسول قد اطاع الله گر خوانی
شود واضح که هست اینگونه حکمش واجب الاذعان

| | |
|---|---|
| عروج شان معراج ورا از من چه می‌پرسی | براقش رفت بالاتر ز کیوان بلکه از امکان |
| در آن خلوتگه تنزیه اورا کو ردیف آمد | چو او در لامکان شد گشته جبریل امین دربان |
| برفت از مسجد اقصی بشد احمد احد آنجا | چه دریا بیم حالش ما که بیشک قطره شد عمّان |
| خدا را ظل نمی‌باشد چو او گردید ظل الله | نه هرگز بر زمین افتاد ظل آن شه شاهان |
| بمیلاد محمد گشت محمد آذر آزر | که منشق گشته در میلاد او ایوان نوشروان |
| مسیلم را چه حد باشد باین سلطان هر مسلم | کجا بر کعبه حق فخر یابد کعبه نجران |
| کجا یارا که بنویسم صفات لایق ذاتش | چو خود را احمد بیمیم گفت آن عارف عرفان |
| تو ای باقی دهان خود ببند و از زمزم وانگه | بتسلیمات و صلوتش نما یک زمزمه ز ایقان |

## اصحاب کبار

| | |
|---|---|
| برای جسم دین او چو عنصر گشته چار ارکان | ابوبکر و عمر خطاب و حیدر حضرت عثمان |

## اسمای اجداد اخیار

| | |
|---|---|
| محمد ابن عبدالله و عبدالمطلب بالش | که باشد ابن هاشم اوست بن عبدالمناف ایجان |
| زبس باشد قصی بن کلاب بن مره پس | بود کعب و لوی و غالب و فهر ابن مالک دان |
| بود ابن نضر ابن کنانه بن خزیمه کو | بود بن مدرکه کو پور الیاس است در اعیان |
| دگر باشد مضر ابن نزار او بن معد آنگه | چنانکه بیست و یک گردد شمار جمله تا عدنان |

## اسمای اولاد احرار

| | |
|---|---|
| بناتش فاطمه زینب رقیه ام کلثوم اند | بنینش قاسم و طاهر چو ابراهیم سه اخوان |

## اسامی ازواج اطهار

خدیجه عائشه هم ام سلمه حفصه از واجش — دگر سوده دگر ام حبیبه بنت بوسفیان

ازان پس زینب استی بنت جحش عاریه انگه — صفیه همچو میمونه شد این یا جمله از نسوان

ولی نه زوج را بشمرده بو نصر معلم کو — نوشته یک نصابی را برای خواندن صبیان

دگر نه نسبت و یک باشند ازواج پیمبر ایش — که باقی مانده نه تن جمله ام المؤمنین ایشان

## اسامے ائمه ابرار

علی ہست و حسن آنگه حسین و زین عبادش — سپس باقر چو صادق موسی کاظم رضا میدان

تقی و هم نقی عسکری و مهدی هادی — که باشد منتظر موعود و قایم در همه اکوان

ده و دو برج آن شمس رسالت آل اطهارش — همین یا اثنا عشر باشند ائمه ساطع البرهان

## اسامی پیغمبران که در قرآن مجید است در ترجیح

پی آل تو آمد از جنان سیب و به و رمان — تو مهمان خدا بودی سلیمان مور را مهمان

مآل امت یا صد هزاران معصیت جنت — ولی از خوردن گندم برون شد آدم از رضوان

تو در علم لطون بی درس تلمیذ رئیس جهان گردے — که ادریس ہست اندر مکتب تو طفل ابجد خوان

چسان با پایه معراج او همسر توان گشتن — فقط بر طور سینا شد عروج موسی عمران

ز بهر امتانت بحر رحمت جوش خواهد زد — ز بهر امت نوح است گر طغیانی طوفان

گر ابراهیم بهر امتحان ذبح پسر کرده — تو جان فاطمه را بهر امت ساختی قربان

تو هستی جامع اخلاق حسنی مجمع خوبی — که از یک خلق صبر ایوب گشته شهره دوران

تو شمس العارفینی حسن تو شد مظهر عالم
اگر از بهر زلیخا بود حسن یوسف کنعان

هر آن کاب دیانت یافت کی پروای او دارد
چه می نازد خضر بر لطف آب چشمهٔ حیوان

ترا دادند علم ما یکون و جملهٔ ما کان
چه باشد فخر یک حکمت اگر شد لقمهٔ لقمان

ز تو شد آفرینش آفریده آفرین بادت
دمی از لوط و اژدر گشت و برهم ناحیهٔ کیهان

تو مهر شرق اسمعیل مصباح الظلم هستی
ز اسحاق اند کو هفتاد الف اختر نبی تابان

تو ابر رحمتی بر فرق خلق انداخته سایه
اگر الیاس تا هفسال گشته مانع باران

تو کشتی از صبای شرق نصرت یافت در خندق
نگشته از دبور غرب قوم هود سرگردان

عجب نبود گر از سنگی عیان شد ناقهٔ صالح
تو از پشت شتر ایجاد کردی شاخهٔ ریان

ظهورت از سمک شد تا سماک ای مظهر قدرت
ولی شد یونس و ذو النون ز بطن سمک پنهان

ترا بر لب تبسم دائم از خلق عظیمت شد
شعیب آمد ز غم گریان و یعقوب از الم نالان

خلیفه کرد موسیٰ گرچه هارون را بقوم خود
تو هم کردی خلیفه مر علی رض را از ره احسان

بفرمودیش منی انت کهارون من موسیٰ
حدیث منزلت باشد بسی با رفعت و باشان

تو کردی مردگان را زنده از تاثیر لحن خود
اگر داود کرده زندگان را مرده از الحان

عجب این است اغوثت قم باذنی گفته جان بخشا
مسیحا قم باذن الله گفت احیا نمود از آن

عزیر و ایل و ذو الکفل و یحیی الیسع یوشع
شمویل و انبیا این انبیایت تابع فرمان

ملک است صد سبیل روزانه که از حکم خدا می زد
نگشته بر طرف از رحمت تو رحمت شیطان

قصیده بحر فیض است این به باب کعبه گو بیت
بنامست صور سبع معلق گشته آویزان

حسام آسا لسانم چون بگردد قاطع اعدا — تعجب نیست گر بخشی مرا هم رتبهٔ حسان
عجب نبود خطابم ثانی کعب زهیر آید — پذیرا گر نمائی این کلام باقیؔ نادان
سلام من همیشه باد بر حجاب درگاهت — همان درگه که روح القدس او را آمده دربان

## قطعهٔ تاریخ از باقی

عجب این نظم منتظم شد بذکر اسمائی شاه اسرا — که سهل گردیده بی تلاش از برای اوراد اهل تقوی
چو سال تصنیف این قصیدهٔ خرد تجسس نمود ازدل — سروش غیبی بگوش باقیؔ قصیدهٔ بحر فیض گفتا

۱۳ ھ ۱۰

## تمام شد

## خاتمه

چو کردم نظم این مجموع دین — پئے تصدیق و تصحیحش به آئین
نخستین پیش عبدالحق به بردم — خوش این سرمایهٔ خود را سپردم
چو دید آن شمس علما با فضیلت — ز بای بسمله تا تای تمت
بگفت این بود کار اهل اسلام — ز قسمت یافته از تو سر انجام
مرا شد ناگوارا این ستایش — زدم پاسخ ز جبر آزمایش
که مولانا چرا تعریف کردے — نه گفتی سقم و این توصیف کردے
ز تو امید اصلاحم بسے بود — مرا زین مدح بیشک حیرت افزود
بگفتا ما بسے اصطفالها را — دو بانیدیم یاد اسمائے حسنیٰ
مگر اکثر غلط خوانے نمودند — ته و بالا ز نادانے نمودند

| | |
|---|---|
| تو اندر رشتهٔ موزون کشیدی | ثنا مشمر ثواب افزون کشیدی |
| کنون اندیشهٔ اغلاط شد دور | ازین ترتیب ما گشتیم مسرور |
| ز پس فرمود الف لام علے را | بسانِ دیگر اسما ورد منها |
| کہ از بہر تمیز است این الف لام | ہمہ باقی خوش است ای نیک فرجام |

خدایت در جہان **باقی** بدارد
بفخر و عز و شان **باقی** بدارد

| | |
|---|---|
| دگر سید علی شوستری را | کہ زو ناز است علم و شاعری را |
| پے اصلاح در دادم چو بر دید | تمامی حرف حرفش را بسنجید |

بحالم از دل خود مہربان است
چہ گویم من ز تقریظش عیان است

## تقریظ عربی من تصنیف مولانا سید علی شوستری المتخلص بہ طوبی

| | |
|---|---|
| لله درک یا باقی الاعاجیب | نظمت اسمائه الحسنی بترتیب |
| طوبی لمن واظب الاسماء یذکرها | لجلب نفعٍ وتبعیدٍ وتقریب |
| فیجلب النفع فی الدارین ذاکرها | بحسن نظمٍ وتعدادٍ وترکیب |
| ویبعد الآفة الدهماء قاریها | علی اذکارٍ وتفریدٍ وتجویب |
| ویقرب الخیر والاصلاح تالیها | بخیلِ قصدٍ وتعزیرٍ وتحبیب |

ومن غدا طيبًا فی الدهر مولده ... يسعى لتصديقها من غير تكذيب
وكل ما جاءنا خير الانام به ... فهو الملقى بتجميل وتاويب
فيا جبال اوبی والطير ملتفظ ... من يثربی اتی من غير تثريب
انكان داود تاويب الجبال له ... فی ذكره الله ترجيعًا بتطريب
فكل من صدق المختار سيدنا ... فمثل داود ذو ذكر وتعويب
فليس شئ به الا يسبح له ... بحمده وهو ترغيب بترغيب
والشغل بالذكر من اسنى المقاصد بل ... للعابدين كمال فی التجاريب
من نور الله فی الدنيا بصيرته ... يهديه للصدق لا حرمی الاكاذيب
ومن يرد للهدى يقضی له ابدًا ... يشرح له الصدر اسلامًا بترحيب
من غير ما هادی للخير يوصله ... فقول انت لا تصدی كتاديب
وليس يخفی علی الذاكی مقاصدنا ... بحسن خلق بتذهيب وتغذيب
طوبى لمن ذاكرًا يمسی بسجدته ... لربه بين تعفير وتتريب
ويذكر الله فی اوقات خلوته ... بالخفض والرفع فی همس وتخبيب
فدونكو درة فی الفضل نادرة ... يتيمة الدهر لا لابن الثعاليب
لا واحد من هنود الدكن منفرد ... غير المعان وصديد للمراجيب
ونحن يا معشر الاسلام عن لنا ... تحسينه فی تضاعيف التراكيب
درت عليه شآبيب النوال له ... من مبدئ الفيض فی اوفی الاساكيب

| ابهی المدائح فی احلی الاسالیب | طوبی لمن جاء طوبانا بیر اسلہ |
|---|---|

## ایضا تقریظ فارسی از جناب ممدوح

زمن صد بارک الله باد بر باقی تصنیفش | که غیر از وصف مطر نیارد کرد توصیفش

کنوز معرفت را ور سوز اہل عرفان را | چنان تعریف کرد آخر که نتوان کرد تعریفش

زہند و این سوز اہل اسلام ای عجب زیرا | که این بُرد فرمل سر انیارم کرد تعنیفش

ز روی اعتقاد استی اگر بخ بخ بتوصیفش | ز صرف اعتماد استی اگر بہ بتوفیقش

منظم کرده این اسماء حسنیٰ را بدان حسنیٰ | که حسن لم یزل مقرون بود در ضمن تلفیفش

ہزاران آفرین بر خاطر روشن ضمیری کو | بود شفافی نور ذکا در ستر تشفیفش

چنان شفاف کز بیرون تعیّن باطنی و رونش را | مشاہد پیش ارباب نظر باشد تجاویفش

تفاق است این با سلام و نفاقش کی توان گوید | که دعوی تجارب ہست و راسا بترصیفش

ببو اسحق صابی میتوانم داد تفضیلش | که من ہستم شریف و میتوانم داد تشریفش

ز مدح احمدی ہر حرف او حقی بمن دارد | که عاجز از بیان استی زبان با وصف تنظیفش

بہر بیتی بود بیتی بجنت در جزا او را | بدنیا آنکه بر باند خداوند از تکالیفش

چو بلبل چہچہے دارد ولی از ذکر تعریفش | چو ور داستش لطیف بو ولی از ورد تلطیفش

قبول الله قبولی میوزد از قبلہ حاجت | باخبار از ار او نیفش و راشعار از اراجیفش

برای خوشه چینان ریخته از خرمن فضلش | ہزاران حفنه احصادش ہزاران حفنه تقطیفش

درین یک مختصر دارد مطولها تطول زان | که نحو حق نماید منصرف از فعل تصریفش

ثوابش را بهر لفظی هزاران فخر و تحسین
نیارد کرد احصایش لو عشری ز تصنیفش

جزایش را دهد طوبی خدا ضعفِ هزارم او
که عاجز آید از احصا ملائک در تضاعیفش

## شکریهٔ این تقریظ منجانب راجه گردهاری پرشاد محبوب نواز ونت بهادر المتخلص به باقی مصنف این مجموعه

سلامت باد ذاتِ حضرت طوبی که تعظیمش
بباقی لازم آمد زانکه شد مخترش ز تعلیمش

هر آنکس جاگزین گردیده زیرِ سایهٔ طوبی
همیشه در امان باید شمرد از دوزخ و بیمش

بهر دو صورت آمد واجب الاعزاز اسم او
زهی نامیکه سید نیمش و باشد علی نیمش

چنان مشهر که خم گردیده بر سطح زمین بیجا
که گردون مینماید با خضوع و عجز تسلیمش

ندیدم مثل او شستر نژادی فارسی دانی
که کرده نظم تازی تازگی حاصل ز تنظیمش

بجمع فاضلان افضل به بزمِ کاملان اکمل
که مستحکم نباشد کاخ علم از فیض ترمیمش

دو چارِ کس نشد در شش جهت هر که نظیر او
یگانه می شمارد در فضائل هفت اقلیمش

رقاع و ثلث و توقیع و محقق زد رقم آنسان
که گشته نسخ خط ابن مقله هم ز ترقیمش

نه جاهل عاقل فاضل شد از فیضان درس او
که باقل قابل کامل شد از تلقین و تفهیمش

مربع می نشیند هر که اندر صدر علم و فن
مثلث می نشاند علم او هنگام تعلیمش

معین ارتقاے هندسه گشته چو اقلیدس
نموده صورتِ تبیع را تخمیس تسهیمش

حدیث صادق کذب منجم می شود مانع
دگر نیست مشکل گفتن احکام تنجیمش

ندیده دیدهٔ عالم ندیدش در ادب سنجی
مقامات حریری هست بر تحریر و ترسیمش

حکم گردید در بحث علوم اهل علم اکثر
که فیصل صد قضایا شد بیک تخصیص و تعمیمش

بعلم و فضل شد ترجیح او بر جاحظ و فرّا
بنظم شعر بر صابی و سحبان گشته تقدیمش

سه نورا نموده بدر کامل از ضیا بخشی
گه اصلاح و ترتیب سخن تجمیل و تتمیمش

معائب دور همچون اشک شد از دیدهٔ صاوش
تعارض را بزد و صد لعن واجب از ذهن بهیمش

باستادی او بوده مقرر مختار ملک ما
بشاگردی او آمد مکرم کرده تکریمش

وقار الامرا اعزازش اگر سازد سزا باشد
جهانی میکند با صدق دل توقیر و تفخیمش

نظام او را تقرب داده از قدر و کرم بخشی
بماند سایبان بر خلق ظل چتر و دیهیمش

دگر نه اندرین عصر یکه شائع انگریزی شد
کسی علمش نمیپرسید چون پارینه تقویمش

بنحوی خوش نموده صرف اوقات شریف خود
که حرمت محترم گردیده از احرام و تحریمش

بلا شک گنج قارون است علم شایگان او
نباشد فخر ما از بیشی مال و زر و سیمش

بزیر سایهٔ دامان کوه حضرت مولا
گزیده جا چه باک از فتنهٔ بدخواه و تزحیمش

برفتند از دکن آسوده باز اد دعا خواهی
مسافرهای اعجام و عرب ز انعام و تنعیمش

دلش باقی نه تنها جمع اسرار جناب آمد
که یابد نقطهٔ موهوم هم قسمت ز تقسیمش

تمت

# خاتمه

بیمن کلام بلیغ باقی موزون تمام گشت
۱۳۱۰ ۱۳۱۰

نظم الباقی اسماء الحسنیٰ بنظام رائق انیق واسنیٰ جائزه رب الکونین جزاء صالح عمله فی الدارین واهتم بطبعه لیبلغ نفعه لکل عامل بخیر العمل ومصل علی نبیین وآله امناء الله عز وجل ٭ فلا زال فی عیشة راضیة ٭ وعیش هنیٔ مع العافیة ٭

## تاریخ طبع این کتاب از کلام بلاغت نظام میرزا ابو القاسم خان محتشم سلمه الله تعالیٰ

از کلام باقی بالغ نظر ٭ مظهر الطاف و اخلاق جلی
نظم اسمار الٰهی طبع شد ٭ شادمان گردید روح هر ولی
گفت تاریخ تمامش محتشم ٭ صبح روشن مایهٔ روشن دلی
۱۳۱۲

## تاریخ دیگر طبعزاد ثانی لطف و کرم میرزا ابو الحسن خان محترم حفظه الله تعالیٰ

باقی صافی درون فرخ سیر ٭ هست گویا عون باری متصل
در بیان ورد اسمای خدا ٭ نظم کرده مثنوی مستقل
طبع فرموده برای فیض عام ٭ گشت با فضل الٰهی مشتمل
محترم تاریخ اتمامش بگفت ٭ چاپ شد خیر الکلام اہل دل
۱۳۱۲

## قطعه تاریخ از نتیجه طبع وقاد منشی محمد کفایت الله صاحب برق منصرم مطبع انصاری دہلی

نظم اسمای خدای لم یزل ٭ چون مرتب ساخت و نیت با صفا
روی بد گم کرده بهر سال برق ٭ گفت والله خوش شد لال را کیمیا
۱۳۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله

## هفت بندی اسمای سرکائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات

| | |
|---|---|
| رحمت للعالمینی یا رسول | هم شفیع المذنبینی یا رسول |
| یا کریم الوالدینت گفته اند | زان کریم الاکرمینی یا رسول |
| نام تو بودست مرآة الصفا | بیگمان عین الیقینی یا رسول |
| بهر دین گشتی امام قبلتین | هم امام المتقینی یا رسول |
| پیش آدم بُد وجودت در ازل | گو که ختم المرسلینی یا رسول |
| هم نبی التوبه عبدالله توئی | نیز شمس العارفینی یا رسول |
| اول مخلوق اولای همه | آفرینش آفرینی یا رسول |
| جامع اخلاق حسنی بوده | جد حسنی و حسینی یا رسول |

هست القاب تو مصباح الظلم | هم منیر هم مبینی یا رسولؐ

در شب معراج بر عرش برین | می سزد کرسی نشینی یا رسولؐ

نام تو نور من الله روشن است | نیز عند المجلینی یا رسولؐ

باقی مدحت سرائے خویش را | حامئے دنیا و دینے یا رسولؐ

بر روانت صد درود و صد سلام
هم بر آلِ پاک و اصحابؓ کرام

مطلع بدر الدجائے یا نبیؐ | مشرقِ شمس الضحائے یا نبیؐ

علم الایمانے و علم الیقین | عالم و علم الهدائے یا نبیؐ

هم حبیبے هم مجابے و مطیع | مرتضائے مجتبائی یا نبیؐ

صاحب فرج و شفاعت هم تقیے | صاحب التاج و لوائی یا نبیؐ

هم صبیح الوجہے و مرآتِ ذات | نیز مرآت الصفائے یا نبیؐ

هم تو هستی صاحب نون و قلم | یا و سینی طا و حائے یا نبیؐ

مقصد هم مومنی و هم غیب | شمس و التین و سمائے یا نبیؐ

هم مفیض العالمینی هم شفیع | شافع روز جزائے یا نبیؐ

گشته بر عرش تا کرسی نشین | شاه لولاکے لمائے یا نبیؐ

بر روانت صد درود و صد سلام
هم بر آل پاک و اصحاب کرام

یا محمد اول و آخر توئی — یا محمد باطن و ظاهر توئی
واصل و فاضل محلّل بوده — هم نائل مقتفی و آمر توئی
صادق سابق مذکر نام تست — هم مصدق ناطق و ذاکر توئی
نیز طلاب و مطهر اسم تست — طاب طیب و طیّب طاہر توئی
هم حلیمے هم حبیبے هم حسیب — هم حمیدی حامد و حاشر توئی
هم نذیر و هم منذر نور نیز — هم نصیحے ناصح و ناصر توئی
کنیت گشته ابو طیب ترا — هم ابوالقاسم ابوطاہر توئی

بر روانت صد درود و صد سلام
هم بر آل پاک و اصحاب کرام

گفته اندر حجت ایمان ترا — هم لقب شد صاحب برہان ترا
عین عالم بوده زان خوانده اند — عین مقصود و همه امکان ترا
هم سراج و نور کردندت لقب — نجم ثاقب اسم شد رخشان ترا
هم تو هستی صاحب و صاحب قدم — خوانده عالم صاحب السلطان ترا

مصلح و صالح توئی زان گفته اند　　ای تکمّل کامل دوران ترا
روح قدسی روح قسط و روح حق　　این همه القاب شد شایان ترا
هم خطیبی هم خطیب کل امم　　شد خطاب خطبهٔ قرآن ترا

بر روانت صد درود و صد سلام
هم بر آلِ پاک و اصحابِ کرام

عروة الوثقیٰ ذو قوت توئی　　بالغ ذو الفضل و عزت توئی
هم شهید و عادلی و هم عزیز　　منتقی معلوم ذو حرمت توئی
هم رحیمی هم بشیری هم رؤف　　ذو مکان جوادِ با همت توئی
هم قریشی هم تهامی هاشمی　　هم غریبِ جادهٔ غربت توئی
هم حجازی هم ترازی هم یتیم　　مصری مکّی با مکنت توئی
هم بیان و منتهی و حافظی　　هم مقیم السنّت و ملّت توئی
عاقب و ماحی و داعی هم خلیل　　هم قریب منزلِ قربت توئی
هم ولی و هم مکین و هم شکور　　صاحبِ درجاتِ با رفعت توئی
هم مزمّل هم مدثّر نام تست　　امّی محمود با فطرت توئی
هم توئی مخصوص بالمجد و شرف　　در جهان مخصوص بالعزت توئی

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحاب کرام

مرحبا اے مصطفیٰ با وقار
احمد مختار صاحب اختیار

ہم کریم المخرجی عز العرب
ہم منقی ہستی و شفاف بار

صاحب سیفی و صاحب مغفری
ہم توئی صاحب ردا صاحب ازار

ہم توئی صاحب فضیلت در جہاں
ہم توئی صاحب وسیلہ روزگار

صاحب معراجی و صاحب براق
صاحب خاتم توئے والا تبار

ہم مقام سے عالی محمود را
صاحبی اے رحمت پروردگار

ہم صفی اللہ نجی اللہ توئی
ہم کلیم اللہ کلیمِ کردگار

ہدیۃ اللہ نیز حزب اللہ توئی
ہم صراط ہم معالی اقتدار

ہم تو اکلیلی و کیلی و مقیل
ہم کفیلی ہم دلیلِ خیر کار

نعمت اللہ نیز ذکر اللہ توئی
نیز سیف اللہ شل ذوالفقار

ہم رسولِ ذو الملاحم بودہ
ہم رسول الراحتِ عظمت شعار

بر روانت صد درود و صد سلام
ہم بر آلِ پاک و اصحاب کرام

السلام ای مفخر آدم السلام — برزخ اکبر و اعظم السلام
ناصح دین هادی شرع متین — مستقیم راهِ محکم السلام
فاتح و فتاح و مفتاحِ جهان — ای محرم وی مکرم السلام
هم شهید و هم مبشر بوده — محیی و مقفی مفخم السلام
یثرب و موصول منجی نام تست — ای مقدس وی مقدم السلام
ایزد پاکت بصد عز و شرف — بر رسولان کرده خاتم السلام
رونقِ ایمان و اسلام جهان — از تو گردیده مسلم السلام
نیستم باقی بخالت چون بلال — هند و خالِ تو هستم السلام

هفت بند نعت حسنه بی عدیل ۱۲-۱۰
سالِ صفت در نوشتم السلام

بر روانت صد درود و صد سلام — هم بر آل پاک و اصحاب کرام

## تاریخ وفات سرور کائنات حضرت محمد مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات از کلام باقی

عقیدت نهاد راجه محبوب نواز ونت گردهاری پرشاد بهادر

جهان تیره شد از سحاب فنا
بروحش که خوش با صبا گشت جفت
ز قطع و بریدش چو دیدم حساب
شده بیگمان ضایع آن فکر مفت

بر دیده مهر نبوت نهفت
ز دین رفته جان دین ز دنیا برفت
ازان یازده سال رحلت نگفت
ز باقی خرد سال فوت شریف

هزاران درود و هزاران سلام
کسی پیش ازین سال فوتش بگفت
نمودم چو تحقیق وه شد یقین
محمد جدا شد ز اصحاب گفت
۹۲ ۱۰۲ باقی بر آمد ۱۰

## نظم باقی مشعر تولید مبارک جناب سرورِ کائنات علیه و آله افضل الصلوات والتسلیمات

بست و پنجم الف و اربع صد بدان / پیش تخلیق زمین و آسمان
هم بهشت و دوزخ و لوح و قلم / عرش و هم کرسی همه بُد در عدم
در حجابِ قدرتِ حق بُد نهان / بعد زان شد این همه کون و مکان
سنه هزار و بست و یک تاریخ دان / از سنه اسکندری اندر جهان
رفته بُد سی سال از اصحابِ فیل / زین تولد بهرامت شد کفیل
هفت الف نه مائه و چار ماه / هفت یوم از فوت آدم بود واه
اختلافِ قول هست اندر بیان / لیک بعدِ دولتِ نوشیروان
کان مه پیغمبر درخشان شده / زینتِ دین رونق ایمان شده

## ایضاً از باقی تاریخ سنه عیسوی تولید حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم

ز حکم پاک ربانی محمد / گرفته شکل انسانی محمد
بشد بر حسب لولاک لما خلق / میان عالم فانی محمد
بمانده در حجاب قدرت حق / هزاران سال پنهانی محمد
بلا شک رحمة للعالمین است / ازان افضال رحمانی محمد
خدا را با خدا پیوست آخر / خدا شد از خدادانی محمد
ازین رو احمد بی میم گردید / به تحقیقات عرفانی محمد
ز وحدت آمده در بزم کثرت / احد را زان بشد ثانی محمد
بلی بی سایه بُد جسمش پری بود / ز تکثیفات جسمانی محمد
تولد بر زمین گشت و ز معراج / فلک را ساخت نورانی محمد
همه ملکِ جهان را ساخت روشن / فروغ شمع یزدانی محمد
نموده تیرگی کفر را دور / ازان انوار سبحانی محمد
مسیحی سال تولید شریفش / بگو نور سلیمانی محمد

٥٧٩

# غلطنامہ رباعیات بابرکات

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۷ | بالتسلط | تاتسلط |
| ۱۶ | ۴ | سی وشش | سی وشش |
| ۲۲ | ۱ | نماید | نماند |
| ۲۷ | ۱۰ | | |
| ۳۱ | ۷ | بروے | برواے |
| ۳۷ | ۶ | چشم زحمت | چشم زخمت |
| ۴۲ | ۷ | در روفو | در روز |
| ۵۲ | ۱۱ | یار | بار |
| ۵۳ | ۱۲ | مفصل | مفضل |
| ۵۴ | ۱ | نیف اللہ | سیف اللہ |
| ۵۴ | ۴ | صاحب ہراوہ | صاحب براوہ |
| ۵۵ | ۵ | | |

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۵۵ | ۹ | بجزان | بحران |
| ۵۸ | ۵ | عجب | عجیب |
| ۵۸ | ۱۳ | ناگوار | ناگوارا |

## غلطنامہ ہفت بند

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۸ | ۱۴ | بردیدہ | چوگردیدہ |
| ۹ | ۸ | ہفت الف نہ ماتہ | ہفت الفٔ نہ ماتہ |
| ۹ | ۱۶ | حسانی | جسمانی |

تمام شد

DUE DATE

| | | | |
|---|---|---|---|
| | | | |